

## قال الرضا عليه السلام:

«أَحْسِنِ الظَّنَّ بِاللَّهِ فَإِنَّ مَنْ حَسَنَ ظَنَّهُ بِاللَّهِ كَانَ اللَّهُ عِنْدَ ظَنِّهِ»

«به خداوند خوش بین باش؛ زیرا هر که به خداوند خوش بین باشد، خداوند طبق گمانش رفتار خواهد کرد.»

Have a good opinion of God, for whoever has a good opinion of God He will treat him in the same way

(تحف العقول، ص ۴۷۲)

## خ طابه

### ده نفر از ما، معادل هزار نفر از دشمن است

بیانات آقای اخوت درباره موضوع تبلیغ و مبلغ شدن، پنجشنبه ۴ آذر ماه (قسمت نهم)

می کند؟ کدام بُعد آن مدنظر است؟

می شود هیچ مبلغی وارد تبلیغ بشود و نظام مسائل و نظام موضوعات را نداشته باشد. ابتدا باید منطقه ای که برای تبلیغ می خواهید استقرار پیدا کنید را مشخص کنید. وقتی مشخص شد، برای خودتان یک سیر علمی و مطالعاتی تعیین کنید، با علمایی که در آن حوزه تحقیق داشته اند مجالست داشته باشد. از این شاخه به آن شاخه هم نروید. اگر طول این کار دو-سه سال است، دوره اش را تکمیل کنید و به اجتهاد برسید و بعد به دنبال حوزه بعدی بروید. اینکه انسان ذوفنون شود اشکالی ندارد اما تا سیر نظام موضوعات و مسائل با هم پیش نروند، فرد به اجتهاد نمی رسد. منبع هر تخصصی هم باید قرآن و اهل بیت (علیهم السلام) باشد و هیچ تخصصی حق ندارد حکمی غیر از حکم قرآن و اهل بیت (علیهم السلام) بدهد، که این معنای فقه حکومتی است. اگر مبانی همه حکمها و موضوعات این دو ثقل بودند، وضع آلودگی هوا، نظام آموزش و پرورش و... اینگونه نمی شد. همه معضلات جامعه به خاطر انقطاع مسائل از موضوعات اتفاق افتاده است. صحیفه نور امام خمینی (ره) را بخوانید، در آنجا مربوط به فقه پویا صحبت شده و اصلا خاستگاه ولایت فقیه این موضوع است. ولایت فقیه یعنی ولی ای که متخصص در موضوعات و مسائل است. فقه در مسائل و اعلم در موضوعات است که افقه العلمای فقه حکومتی می شود. ولی فقیه اینگونه است که به حق، آیت الله خامنه ای این خصوصیت را دارند؛ یعنی نظام مسائل و نظام موضوعاتشان کاملا منطبق بر همدان و این خیلی عجیب است. ما این نکته را اصلا به خاطر ایشان فهمیدیم، یعنی چون چنین فردی مصداق بیرونی داشته است، فهمیدیم.

در حوزه اقتصاد یا در حقوق تقریبا مملکت از لحاظ احکام اقتصادی و حقوقی که بر اساس رساله علماء است نقصی ندارد. حدود ۹۵ درصد از قوانینی که در جامعه اجرا می شود، طبق احکام علماست، البته ۱۰ درصد و یا بیشتر سوء اجرا وجود دارد. مثلا در بانک، وقتی وام می گیرید برای اینکه ربوی نباشد، قراردادی که مورد توافق علماست جلوی روی فرد می گذارند - که البته برخی علماء هم آن را قبول نکرده اند - به هر حال عموم افراد قرارداد را بدون آنکه بخوانند امضا می کنند که این تقصیر خود فرد است و اینکه بانک قرارداد را برای فرد توجیه نمی کند، نقص اجرا در بانک است. در چنین قراردادی یک سری قانون را به هم چسبانده اند تا در نهایت آن مقدار

حوزه ای که می خواهید مستقر بشوید را تعیین کنید. چون اگر بخواهید مسائل و موضوعات را توأمان با هم پیش ببرید، باید یک جا مستقر شوید. وقتی مستقر شدید مسائل حول آن حوزه را باید بررسی کنید و حول همان، موضوعاتش را در بیاورید که این کار مثلا هزار ساعت مطالعه می خواهد. برای اینکه چیزی به شما الهام شود باید یک سوال و ظرف خالی در شما ایجاد شود تا الهام نازل شود. اگر ظرف نصب نشود، الهام اصلا به درون شما راه نمی یابد. وقتی حوزه ای که می خواهید کار کنید را تعیین کردید، بعد باید ببینید عالم ترین فرد در آن حوزه چه کسی است؟ یعنی باید سعی کنید از خرد جمعی در نظام مسائل عدول نکنید. اینجا دانشمندان و کتابهایشان خیلی مهم می شوند.

این شیوه تبلیغی که ما یاد گرفته ایم شیوه مورد پذیرش اهل بیت (علیهم السلام) نیست. اهل بیت (علیهم السلام) کسی را اینگونه هدایت نمی کنند. انسان باید عالم بشود و برای عالم شدن باید به علماء رجوع کند. در هر حوزه ای که می خواهد کار کند باید بگوید من نظرات همه افرادی که نظام مسائل آن حوزه را کار کرده اند، می دانم. پس فرد باید برنامه ریزی کند، لیست کتاب داشته باشد، برای مطالعه کتب زمان بندی تعیین کند و معلوم باشد چه کارهایی می خواهد انجام دهد. همین مقدار که انسان شروع بکند و برای نظام مسائل و موضوعاتش سیر مطالعاتی داشته باشد و وارد عمل شود، سالک است. کسی که مطالعات بنیادی داشته اما در میدان عمل و مهارتی کردن موضوعات می ماند و موفق نیست، معلوم است که بین نظام مسائل و موضوعاتش گسست وجود دارد و باید به قدری در این دو ممارست به خرج دهد تا این شکاف پر شود. فردی که این دو را با هم بلد باشد وقتی از او در مورد موضوعی سوال می شود سریع پاسخ نمی دهد، بلکه باید ابتدا همه جوانب آن موضوع را از سوال کننده بپرسد که این جوانب همان نظام مسائل هر موضوع را تشکیل می دهند. وقتی همه پاسخها را گرفت و همه جوانب را سنجید، بعد با استفاده از نظام موضوعاتی که دارد، معضل را حل می کند. گاهی اوقات هم لازم است بگوییم نمی دانم و جواب را پیدا نکردم. انسان نباید بی محابا به سوالات یک جامعه پاسخ دهد. نمی شود نسبت به معضلی انقدر سریع پاسخ داد. باز کردن بعضی سوالات، تنها صد ساعت زمان می خواهد! اگر کسی از شما سوالی پرسید، اول از او بپرسید این موضوع چه نیازی را از تو برطرف

مبلغ، به معنای سخنران نیست. مبلغ کسی است که بتواند با مردم زندگی کند. وقتی از زندگی کردن صحبت می شود، سبک زندگی شهرنشینی به ذهن می آید. مثل طرح بیوت نورانی که نظام مسائلشان شهری است. اولین اتفاقی که برای مبلغ می افتد درگیر شدن با مسائل است؛ بعد باید براساس مسائل، موضوعات را هم بلد باشد و بین این دو ارتباط برقرار کند تا بتواند مشکل گشا باشد. بعضی ها فقط موضوعات را می دانند، مثلا می دانند خدا این احکام را گفته است. بعضی ها هم فقط مسائل را می دانند، مثلا گرفتاری ها، مشکلات و اختلاف های مردم فلان مسائل است. مبلغ کسی است که بتواند به صورت خاص، مسائل را بشناسد و موضوعات را هم با آن ارتباط دهد. به همین خاطر حتما مبلغ باید به سمت تبلیغ تخصصی برود. یعنی اگر بنا باشد بر روی مهدکودک ها و هفت سال اول، دوم، سوم و یا چهارم رشد کار کنیم، هر کدام یک نظام موضوعات و یک نظام مسائل مخصوص به خودشان را دارند. همین که فردی متوجه شود مسائل و موضوعات این حوزه ها چه مواردی است، نیاز به مطالعه و پژوهش مشهود می شود. نظام مسائل، مبلغ را به سمت واقعیت ها و نظام موضوعات، مبلغ را به سمت حقایق سوق می دهند. اگر این دو با هم نباشند تبلیغ کامل نیست. تبلیغ یعنی وقتی معلمی به مدرسه ای رفت، اگر بناسد دانش آموز کاری بلد شود، از یک طرف کاری که خدا می خواهد را یاد بگیرد و از طرف دیگر هم به حقایق وصل شود. یعنی هر دو بال را با هم داشته باشد. همان کسی که از ایمان و تقوا می گوید و نماز شب و نماز اول وقت می خواند باید کاشت گیاه را هم یاد بدهد؛ یعنی باید هر کاری را در بستر معنویت و حقیقت ببیند. در واقع علت اینکه می بینید همه ما مستضعف هستیم به این خاطر است که بالعکس بار آمده ایم که محصول نظام آموزش و پرورش و دانشگاه است. اما انسان باید قیام کند و نباید همیشه در استضعاف بماند. برای اینکه از استضعاف در بیاییم، اول باید این را بدانیم که هر کسی نمی تواند در همه چیز متبحر شود و نظام مسائل و موضوعات همه حوزه ها را در بیاورد. هر فرد فقط می تواند بگوید که یک قسمت را فعلا می تواند تخصصا یاد بگیرد. مثلا می تواند هفت سال اول یا دوم رشد را کار کند یا می تواند فقط روی مبحث ازدواج کار کند و... پس هرکس باید حوزه ای را انتخاب کند. مگر اینکه تیمی کار شود، که می شود همان تبلیغات جمعی که قبلا درباره آن صحبت کرده ایم. پس

اضافی را که از وام گیرنده می گیرند، حکم ربا نداشته باشد. تقریباً ۹۵ درصد مسائل اقتصادی و ۱۰۰ درصد احکام در مسائل حقوقی نظام ما طبق رساله است، اما هیچ وقت با این فقاہت اقتصاد درست نمی شود، چون لازم است نظام مسائل با آن دخیل شود. بیمه و بانک از لحاظ شرعی هیچ مشکلی ندارند اما اُم الفسادند. یعنی تمام نقدینگی و تورم این کشور وابسته به نظام بانکداری است. یک عده احتیاج است که قرآن را تا حد اجتهاد بلد باشند و وارد نظام اقتصادی شوند. کسی اگر بخواهد اقتصاد کار کند باید ۲۰ سال سیر مطالعاتی داشته باشد تا به این اجتهاد برسد. هیچ حوزه تخصصی ای نیست که کمتر از پنج تا ده سال نیاز به وقت داشته باشد. سطح تخصصی مبلغ باید بسیار بالا رود. در غیر اینصورت می تواند مبلغ علماء شود. یعنی وارد ساختار علمی یکی از علماء شده و طبق ساختار آن عالم، اجتهاد او را انتقال دهد. در این صورت مبلغ اسلام نیست بلکه مبلغ رأی فلان شخص می شود که البته هیچ اشکالی هم ندارد، ولی حتماً باید نظر آن عالم را به خوبی بداند و هر وقت هم سوالی مطرح شد از او استفتاء کند و ارجاع دهد. پس ما نمی توانیم خود را در مقام اجتهاد قرار دهیم اما مجتهد نباشیم.

وقتی هر فرد حوزه استقرارش را معلوم کرد، دیگر با کسی قابل قیاس نیست. آدمها نسبت به حوزه استقرارشان مانند گیاه می شوند و هر گیاهی زمان باردهی متفاوتی دارد. مثلاً اگر درخت هلو یا زیتون یا گردو بکاریم، زمان باردهی آنها با یکدیگر متفاوت است. درخت هلو ممکن است بعد از دو سال بار دهد اما درخت گردو چندین سال باید بگذرد. بستگی دارد شما چه موضوعی را انتخاب می کنید. مثلاً موضوعات مرتبط با کودک و هفت سال اول رشد خیلی زود بار می دهند اما مباحثی مثل کارگردانی و سینما حداقل ۱۵ سال طول می کشند چون نظام مسائلش گسترده و نظام موضوعاتش هم پیچیده تر است. پس کسی نباید خود را با دیگران مقایسه کند. ممکن است سوال شود آیا لازم است همه افراد تخصصی شوند؟ جواب اینکه خیر، هیچ لازم نیست. اما اگر کسی متخصص نشد در جایگاه نظر و کار هم قرار نگیرد. اگر هم فکر کردید نیاز به تخصص وجود دارد پس علمش را هم بیاموزید.

برای احساس نیاز به تخصص، نگاهی به علوم کنید و ببینید که یک سری غلط را به صورت روتین تحویل افراد می دهند. مثلاً در سینما می گویند برای برنامه های کودک باید بازی در اولویت اول باشد. می پرسیم شما تحقیق کردید؟ می گویند نه! ما هم شنیدیم! همه همین را می گویند! در حالیکه اولویت اول تربیتی برای کودک، ارتباط او با پدر و مادر است. قرآن می فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ...﴾ (سوره رعد، آیه ۱۱) یعنی خداوند مقرر نکرده است که قومی را تغییر دهد مگر آنکه آن قوم بخواهد تغییر کند. نظام تولیدات برای کودک باید عوض شود. اگر خواستیم راجع به بازیهای مناسب برای کودک نظر دهیم، باید کارشناس شویم و یک سری مطالعات داشته باشیم تا بتوانیم تشخیص دهیم کدام بازی خوب و یا بد است. و برای این تشخیص آیات و روایات مربوطه را باید بلد باشیم تا وقتی سوژه را می بینیم، آنها در ذهن بیایند. یعنی با یک چشم نظام موضوعات و با چشم دیگر نظام مسائل را طبق آیات و روایات تحلیل کنیم. کم کم که کودک بزرگتر شد مثلاً در دوره اول ابتدایی باید بتواند گیاه را به فلان وجه ببیند تا ایمان متناسب با سنش

در او جاری شود و همینطور برای دوره های بعدی نیز وجوه مربوطه باید احصاء شوند. به این نحوه رویت، «آیه ای دیدن» هستی می گویند تا ایمان در فرد جریان یابد<sup>۱</sup> و نظام موضوعات شکل بگیرد. همچنین از وجه نظام مسائل، کودک باید بفهمد هر اقلیمی با تولیدات طبیعی خود، اقتصاد آن شهر را تامین می کند و خودش نیز فردی مولد با کسب درآمد شود. دانش آموز در دوره اول متوسطه دیگر باید بتواند گیاهی را پیوند بزند، میوه اش را خودش بچیند و بخورد تا آیه بودن آن را ببیند. تصور کنید فردی علوم گیاهی را اینطور بخواند، مطمئناً توحید در او نهادینه می شود. خیلی وقتها آموزشهایی که در کلاسها تحقق نمی یابند به همین دلیل است، چون وقتی می گوئیم گیاه رشد می کند، میوه می دهد و... کسی نسبت به آن حسی ندارد و فقط تصویر آن را در ذهن دارد و چیزی را لمس نکرده است. با مفاهیم نمی شود بزرگ شد. فرد باید گیاه را ببیند و بکارد تا بفهمد کشت چیست. باید بکارد تا زارع شوید. نمی شود مفاهیم توحیدی را فقط تصور کرد. فقط زارع می تواند زارع باشد! برای همین ما هیچ وقت از عمق وجودمان برای رفع خشکسالی و باران دعا نکرده ایم، هیچ وقت نماز استسقاء نخوانده ایم چون هیچ وقت زمین ما خشک نشده است. فکر می کنیم آب که در لوله هاست! فووش یک روز قطع می شود و آب معدنی می خوریم که بهتر هم هست! به تصور خودمان تهدیدها را تبدیل به فرصت می کنیم! ولی وقتی در یک ده بودی و زارع شدی و رزقت بند به گندم بود و آب باید از آسمان می رسید، آن موقع معنای این آیه را می فهمی که ﴿فَلْأَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ﴾ (سوره ملک، آیه ۳۰). اینطور، قرآن خواندن معنا پیدا می کند. نگذاشتند من زارع و باغبان شوم تا دوره های تکامل فطری ام را با زمین و آسمان طی کنم. زمین و آسمان را در کتاب کردند و تصویر آن را به من نشان دادند. خواندن کتاب هستی را به خواندن چهار ورق منحرف کردند. خوانش کتاب هستی هم نیاز به سواد دارد و سوادش با خواندن کتابهای معمول فرق دارد اما یادمان نداده اند. بعد از این هم عمر، وقتی طبیعت را نگاه می کنیم، نمی توانیم بین اجزایش ارتباط برقرار کنیم. معلوم نیست چه بر ما رفته! باید خودمان بلند شویم و از استضعاف، خود را خارج کنیم.

نقل است که در عملیات کربلای پنج، تعداد زیاد شهدا به این خاطر بود که هر که مجروح بود، شهید شد. خیلی از شهدا از ناحیه پا زخمی بودند اما چون منتظر بودند کسی بیاید و آنها را عقب برد مانند و جان دادند. در زمان حاضر، هر کس فکر کرد کسی برای نجاتش می آید سخت در اشتباه است. همه مان در مسیر قرآن ایم و ان شاء الله شهید شده و بهشت می رویم اما الزاماً ربطی به پیروزی حق و یاری امام زمان علیه السلام ندارد. کسی انتظار این را نداشته باشد که وقتی خواست تخصص بگیرد، به او طرح درس دهند. مدرسه قرآن هم خودش در حال تجربه کردن و بالا کشیدن خودش است. هر فرد باید جایی را انتخاب کند و اعلم در آن رشته شود. اعلم شدن در رشته، با علم به مسائل و مراجعات زیاد ایجاد می شود. به طوری که بعد از مدتی بگویند فلانی متخصص در فلان حوزه خاص است و هرچه بگوید هم عرف قبول می کند. نه اینکه عرف، مهم و اصل باشد بلکه یعنی وقتی چنین تخصصی نظر می دهد، نظرش سری در بین سرها باشد و کار را راه بیندازد. هر کدام باید اینطور پیش برویم و وقتی چنین شویم، یار امام زمان علیه السلام می توانیم باشیم. چرا که ایشان دیگر

می دانند که می شود ما را در جایی بگذارند و خرابکاری نشود. این حرفها بیشتر شبیه وصیتی پس از ۳۰ سال تجربه بود. وصیت به اینکه یا در میدان باش و قوی، مردانه، متخصص و عالمانه عمل کن و یا اگر نه، صف را خراب نکن و بهم نزن. از این به بعد هرکس برنامه اش را به بنده بدهد، قائلم به اینکه باید خودش را برای اهمالها تنبیه کند. یعنی یا برنامه نریزیم و یا اگر برنامه می ریزیم، درست باشد و عمل کنیم. بی برنامه می و بی نظمی را به هیچ وجه نمی پسندم و همین اهمالها باعث می شود که جبهه توحیدی در بحث اقتصادی، سیاسی و... حرفی برای گفتن نداشته باشد در حالیکه جبهه کفر این همه حرف برای گفتن دارد.

وقتی در حوزه ای تخصصی مستقر شدید باید زمان ثمر دادنش را محاسبه کنید. مهم نیست چه حوزه ای را انتخاب می کنید، چون افراد نوعاً استعداد همه ی کارها را دارند - مگر آنکه منعی وجود داشته باشد- اما یک محل استقرار را باید قبول کرد و چندین سال در آن مستقر ماند تا مجتهد در آن حوزه شد. علم آنقدر خودش شرافت دارد که به طور طبیعی عالم را بالا می کشد و به مدرک هم نیست. یعنی وقتی جامعه نیاز به علم داشته باشد، مدرک را نگاه نمی کند. و مجتهد هم باید بتواند بگوید که نظر من اجتهادی است و روی حرفش هم بایستد. اگر ده نفر اینطور در مملکت باشند، آن را متحول می کنند. حتی لازم نیست همه تخصصها را هم داشته باشند. فقط با ده تا تخصص، مملکت را به هم می ریزند. علتش این است که میدان مبارزه امروز، میدان مبارزه فرهنگی است. دشمن هم در ساز و کار فرهنگی دستش بسته و خالی است. ده نفر از ما، معادل هزار نفر از آنهاست.

در حال حاضر افراد یا وارد نظام مسائل شده اند و یا نظام موضوعات و این دو را کنار هم ندارند. حالا فکر کنید یک جمع ده نفره باشند و هر کدام یک کار تخصصی داشته باشند اما همراه هم حرکت کنند. آیا بدین صورت مدل درست نمی شود؟ و توجه همه به این سیستم جلب نمی شود؟ در اثر زمان این اتفاق می افتد. پس هر کس یک محل استقرار پیدا کند و طبق هر روشی که می خواهد پیش رود، اما از روایات و قرآن به عنوان نظام موضوعات کمک بگیرد و از طرف دیگر هم نظام مسائل را در خود تقویت کند. به نظرم می شود که شما این کار را بکنید. اینکه چنین حرفهایی به زبان بنده جاری شده است، یعنی شدنی است.

ناراحت عمر از دست رفته هم نباشیم. بالاخره باید می دیدیم که مردم چه مشکلاتی دارند و چطور در نظام مسائل دست و پا می زنند. حالا می دانیم آدمها چطور زمین می خورند و هر کس هر دردی بگیرد ما می دانیم چون نظام مسائلمان پر شده است. فقط کافی است در حوزه ای استقرار یافته و نظام مسائل را به نظام موضوعات پیوند دهیم. به خدایا می گوئیم ما هرچه داشتیم آوردیم، حتی بدی های خود را آوردیم تا دیگر کسی به آن گرفتار نشود. خیلی خوب است انسان آنقدر حسن ظن به خدا داشته باشد و بخواهد که سیئاتش را به حسنات تبدیل کنند ان شاء الله، به برکت صلواتی بر محمد و آل محمد.

۱. ﴿وَلَمْ يَرْوُا إِلَى الْأَرْضِ كَمْ أَتَبْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ (سوره شعراء، آیه ۸۷)



## سیر از خاک به افلاک در سوره مومنون

بسترهای سوره در ارتباط با یکدیگر با رویکرد تدبیر ادبی (قسمت سوم و آخر)

- مطالعه بسترها در ارتباط با تمثیل سوره

- مولفه‌های مربوط به تمثیل ۷ آسمان و نزول باران و رویش گیاهان در سیر مواجهه رسولان با قومشان مشاهده می‌شود.  
- غایت و نهایت رسالت تنها سرسپردگی به آیین واحد و تشکیل امت واحد و ایمان نسبت به پروردگار عالمیان است. مومنون (چیستی را بیان می‌کند)، انبیا (فرایند را بیان می‌کند- سیر امت واحد از آدم تا خاتم) و حج (فرایند عبادت امت را که منسک است بیان می‌کند) زوج سوره‌اند و در آن‌ها امت واحد تبیین شده‌اند)  
- واسطه مواجهه کردن با حق و فعال‌کننده رویش در اقوام رسولان بوده‌اند (انواع باء مانند بالحق - بآیاتنا - باعیننا)  
- روند خروج از ایمان و قرار نگرفتن در مسیر صراط نیز تدریجی است (سیر فاء در اقوام مختلف)  
- استفاده نادرست و در غیر مسیر خود از امکانات و دارایی‌ها دنیا باعث سقوط و هلاکت می‌شود (مانند فرعون که قومش را متعلق به خود می‌دانست لذا عابدون)  
- بستر رشد و شکوفایی، در زمین مادی است اما روند رشد صعودی است. زمین مادی، محل تلاش و صبر برای رسیدن به درجات بالای عبودیت است. اما عده‌ای از این فرصت و از این بستر استفاده نادرست می‌کنند. و در مواجهه با هدایت، سرپیچی می‌کنند و زیر بار قوانین الهی نمی‌روند. ذراکم فی الارض.. کم لبثتم فی الارض..

### جمع بندی و بحث

از آیات انتهایی سوره که ویژگی‌های کلی گروه مومنین و گروه کافرین را بیان می‌کند، می‌توان شاهد برای روایی یافته‌ها آورد. گزاره‌های زیر از این آیات به دست آمده‌اند:

۱- **وساطت هدایت (باء):** حق توسط انبیاء برای اقوام آمده است: ام یقولون به جنه بل جاء هم بالحق و اکثرهم للحق کارهون/ لا یومنون بالاخره.. بل اتیناهم بالحق و انهم لکاذبون...  
ام تکن آیاتی تتلی علیکم فکنتم بها تکذبون.. ولی آن‌ها سرپیچی کردند. در حالیکه همه واسطه‌ها دست خداست: من پیده ملکوت کل شیء

سرپیچی از هدایت منجر به آمدن واسطه‌هایی دیگر برای تسویه برخی اقوام می‌شود: و لقد اخذناهم بالعذاب...

۲- **محدوده هدایت (الی):** انک لتدعوهن الی صراط مستقیم... و انکم الینا لا ترجعون...

۳- **تسلط قوانین الهی در عالم (علی) و سرپیچی از آن توسط عده‌ای:** قد کانت آیاتی تتلی علیکم فکنتم علی اعقابکم تنکصون... ام تکن آیاتی تتلی علیکم... انا علی ان نریک ما نعدهم لقادرون

سرپیچی از آیات وقوانین هدایت توسط کافران منجر به استیلا قوانین دیگری بر آن‌ها می‌شود: اذا فتحنا علیهم بابا ذا عذاب... غلبت علینا شقوتنا و کنا قوما ضالین

۴- **اختیار بستر رشد (فی):** در مواجهه با واسطه هدایت: للجوا فی طغیانهم یعمهون... لعلی اعمل صالحا فیما ترک...

۵- **امکانات و دارایی‌ها (لام تعلق) و عدم شکر عده‌ای:** و هو الذی انشا لکم السمع البصار... قلیلا ما تشکرون... این امکانات همه امانت خداست. سیقولون لله..

با توجه به مطالب به دست آمده از بسترهای مختلف می‌توان گزاره‌های زیر را بیان نمود:  
- خلقت انسان در طی مراحل در این دنیا محقق شده است. این مراحل برای همه اقوام نیز اتفاق افتاده است. از نطفه به سمت انشاء خلقی دیگر و تولد و آغاز زندگی در این دنیا.  
- خداوند بسیاری از امکانات را در این دنیا برای انسان فراهم نموده است تا او به سمت غایت و نهایتی که خداوند برایش ترسیم نموده است پیش رود. (افحسبتم انما خلقناکم عبثا و انکم الینا لا ترجعون). این غایت در آیات ابتدایی سوره بیان شده است.

### غرض سوره

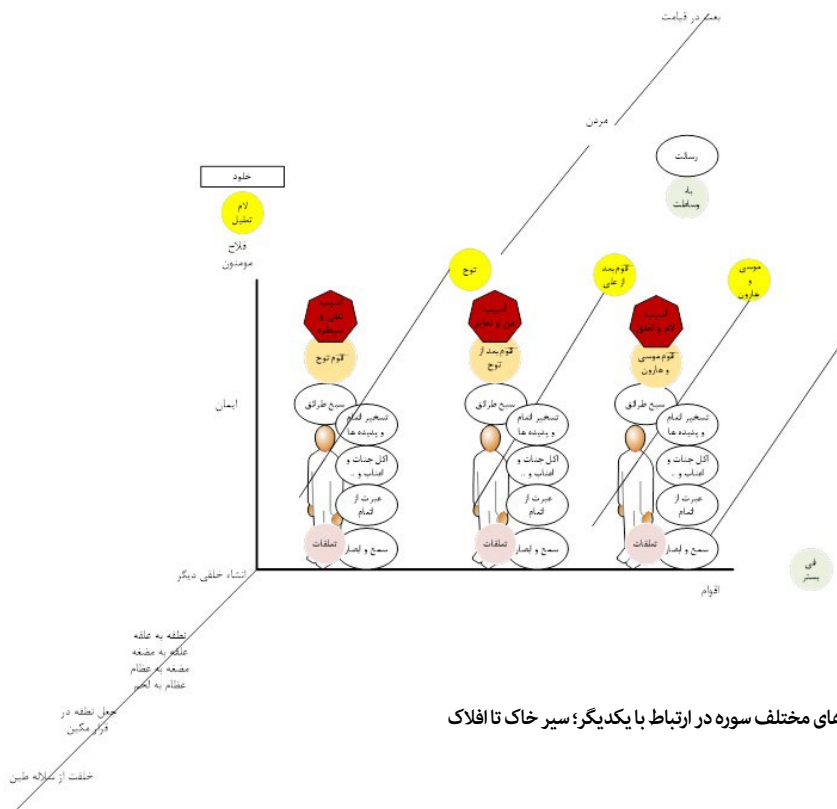
استقرار ایمان در قلوب از مسیر حاکمیت ولی الهی در جامعه و از طریق مواجهاندن آن‌ها با حق است. این مواجهه فعال‌کننده رویش استعدادهای طبیعی افراد برای رسیدن به غایت فلاح و ایمان است. این سیر موجب حرکت انسان از خاک به افلاک می‌گردد. هم چنین در این سوره موانع این فلاح به صورت تفصیلی بیان شده است که مربوط به سه اختلال مهم علو، تمایز و تعلق است.

دارایی‌های دنیا سببی برای رشد و طی مسیر ایمان است. یک مدل خوردن انسان را به غی می‌کشاند و یک مدل به افلاک می‌برد

۱. در سوره عبس موضوع متاعا لکم و لانعماکم به عنوان احکام این حقیقت آمده است. امکانات و



السلام عليك يا علي بن موسى الرضا عليه السلام



نمودار تفصیلی بسترهای مختلف سوره در ارتباط با یکدیگر؛ سیر خاک تا افلاک

﴿از دفتر خاطرات یک زائر﴾

## توقرار است یینی، اگر مراقب باشی

آسمان می‌کنم. آینه‌های ریزه‌کاری شده سقف حرم تمام توجهم را جلب می‌کند.

می‌دانم که خودم در آن هستم اما خود را نمی‌بینم. دقت می‌کنم در خُرده‌های آینه‌ها... در همه‌شان هستم، قسمت قسمت و ریز ریز اما در عین حال در هیچ‌کدام هم نیستم. خود را که ندیدم، متوجه دیدار او شدم.

آدم عاداتهایی دارد که مانع از دیدنهایش می‌شود. حتی جایی که خود را هم نمی‌بیند، باز هم عاداتند که در زندگی‌اش دیده می‌شوند. دوری از این عاداتها -که عامل اختلال در تشخیص و انتخابهای بهتر می‌شوند- راه مناسبی است برای دوری از هر آنچه مانع دیدن است: من حتماً فلان‌طور باید زندگی کنم! حتماً دیگران باید با من به طرز مشخصی حرف بزنند تا راحت باشم و ناراحت نشوم! اگر شرایط دوستی‌ام سخت شود حتماً آن را ترک می‌کنم! اگر کسی به من بدی کند، جوابش را حتماً می‌دهم! و...

این عادات را در سقف حرم دیدیم که خُرد شده بودند و من در هر کدام قابل رویت بودم. عاداتها را باید شکست، باید عاقل شد و بر مبنای درست زندگی کرد، نه بر اساس عاداتهای عرفی، خودساخته و با به ارث رسیده.

دوباره چشمام را می‌گردانم تا تو را ببینم. این بار به توفیق دیدار نائل می‌شوم. ملاقات ما در خُرد کردن تمامی عاداتهای من و جایگزین شدن خواست، نظر و رأی تو برای تمام انتخابهای زندگی‌ام رخ می‌دهد. عادت‌ها را که ترک کردم، تو را دیدم که در یکایک آنات زندگی‌ام در حال سیر دادن به حیات هستی.

امام در تک تک انتخابهای زندگی من است. به همان اندازه که مطابق نظر او باشم، با او هستم.

از گمانم عبور کرد که چشمانم را از من خواهند گرفت و من دیگر نمی‌توانم آنچه را غیر توست ببینم. نمی‌توانم زینتها را ببینم، نمی‌توانم ببینم آنچه که حواسم را از تو پرت می‌کند و...

با خودم گفتم خدا خلیفه می‌شود برای آنچه از دست رفته است. اگر چشم نداشته باشم خدا بر آن می‌نشیند. اگر ببینم آنچه را که باید، اسماء برایم دیدنی می‌شود. دعا کردم و آمین‌اش را گفتم که حاضرم این چشمها را نداشته باشم. نتوانم اطراف را ببینم و از نعمت دیدن دوستان نزدیکم محروم باشم، اما در عوض با چشم دلم، رشد و بزرگ شدن و پیرشدنشان را رویت کنم و اینگونه قوای دیدن در من فعال شود.

ندهای درونی‌ام زیاد شده بود؛ پرنگ‌ترین و پر جلوه‌ترینش این بود: مراقبت کردن از چشمانم. آنچه را که بدون چشم نمی‌بینی، همین الان نبین: ظاهر شدن و جلوه‌نمایی در مجالس، خریدهای تند تند و متنوع، دیدن نگاه دیگران، دچار ریا شدن، دیدن رفتار دیگران، حواس پرت شدن و...

دیدنهای متنوع سبب تشویش درون می‌شود. مثل: دیدنهای بیرونی، اینکه دیگری رشد کرد و تو نکردی، اینکه جا ماندن و یا نرسیدنات را ببینی. اینها تمرکز را می‌ستانند و اضطراب ایجاد می‌کنند. به جایش، نداشتن واهمه‌های درونی، چشم را باز می‌کند. از اینها مراقبت کن تا اضطراب و تشویش از درونت زائل شود تا ببینی آنچه را که رسول‌الله(ص) دیده است، آن هم در رده‌ی رشدی خودت.

تو قرار است ببینی؛ اگر مراقب باشی.

چشم‌هایم را می‌گردانم تا تو را ببینم. خدا خدا می‌کنم که به توفیق دیدار نائل شوم. هر سو و هر طرف در جستجوی تو می‌شوم اما تو را نمی‌یابم. ناراحتی و غم وجودم را می‌گیرد. رو به

صاحب امتیاز | احمد رضا اخوت

## زیر نظر | هیأت سردبیرے

مدیر مسئول | فاطمہ سادات شریعتمدارے

کاشت

هیأت تحریریه | دانشجویان مدرسه قرآن و عترت <sup>الصلوات</sup> (کاشفیون)

ابن الخطاب الملقب بـ كبري